

شاید یک نفر پیدا شود که زنگ تلفن در خانه‌اش به صدا در بیاید. اطلاع‌رسانی سخت است اما هر خبری از امام می‌رسد، هر جا قرار است تجمع یا اعتراضی باشد یا محل تظاهرات و راهپیمایی هادر کمتر از سه ساعت به همه منتقل می‌شود. بچه‌ها شهر را به هشت منطقه تقسیم کرده‌اند و هر کدام مسئول یک منطقه شده‌اند. هر مسئول هم منطقه‌اش را به چند محله تقسیم کرده است. در هر محله یک نفر مسئول اطلاع‌رسانی است؛ شبکه‌ای که باعث می‌شود خبر هادر کوتاه‌ترین زمان در تمام شهر پخش شود. شبکه‌ای که ساواک را عاجز کرده است اما بعد از انقلاب، منافقین آن را شناسایی می‌کنند و چند نفرشان به شهادت می‌رسند.

« ورق هفتم: سربازان و شهید حنایی

جمعیت از پنجراه پایین خیابان به سمت پارک شهر می‌آیند و شعارهای انقلابی سر می‌دهند. «مرگ بر شاه» گویان به پارک شهر می‌رسند که ماموران رژیم از روبه‌رو می‌آیند. شلیک می‌کنند و جمعیت متفرق می‌شود. بعضی به کوچه‌ها فرار می‌کنند و بعضی به خانه‌های مردم پناه می‌برند. افسر به سرباز، دستور شلیک می‌دهد اما سرباز عاجز است از اینکه به طرف هم‌وطنش تیراندازی کند. افسر، مرد انقلابی را می‌کشد و سپس سرباز را نشانه می‌گیرد. شهید حنایی در خون خودش غلت می‌زند. حاج جواد اما فرار می‌کند. خودشان را به کوچه‌ای بن‌بست می‌رسانند. سربازی تعقیبشان می‌کند. درمی‌آید که می‌کوبند و صاحب‌خانه، در را می‌گشاید و آن‌ها را پناه می‌دهد. سرباز صبر می‌کند تا آن‌ها به داخل حیاط بروند و بعد شلیک می‌کند. شاید فقط می‌خواهد رفع تکلیف کند تا خودش را نجات بدهد. سربازان زیادی هستند که نمی‌خواهند

« ورق یکم: قاب مسی

حدود سال ۵۰ است. تصویر مردی با عمامه داخل بشقاب مسی، نقش بسته است. گوشه مغازه، انگار دیوار را به آن آویخته‌اند. هنوز خبری از بروبیایی انقلاب نیست اما جواد رضوی عقیده مذهبی‌اش بلند بالاست و هر جاسادی مخالفت با رژیم پهلوی بلند شود، او آنجا حاضر است. حالا هم به نصب قاب مردی که صدای مخالفتش بلندتر از بقیه است، در کنج مغازه‌اش در میان لوازم منزل، دل خوش کرده است. مردی که بعدها، فعالیتش علیه رژیم، ممنوع‌التصویرش می‌کند وداشتن عکسش، جرم محسوب می‌شود؛ عکسی که بعدها به آن می‌گویند: «عکس امام.»

« ورق دوم: عکس شاه

قرار است تا چند روز دیگر شخص اول مملکت به مشهد بیاید. همه چیز در حال آماده‌سازی است. ماموران یک دسته عکس زده‌اند زیر بغل و به خیابان ضد آمده‌اند. هر کدام از کسبه باید یک عکس از شاه پشت شیشه مغازه‌شان بچسبانند. خانواده رضوی مغازه‌شان دودهنه دارد. مامور به آن‌ها دو پوست می‌دهد تا پشت شیشه بچسبانند ولی کسی که قاب عکس امام را داخل مغازه‌اش دارد، بطور می‌تواند عکس شاه را پشت شیشه بزند؟ یکی از عکس‌ها را به بچه‌هایی می‌دهد که پشت سر مامور راه افتاده‌اند تا عکس بگیرند. عکس در کشاکش بازی بچه‌ها پاره می‌شود. مامور به سراغ جواد می‌آید و او را بازخواست می‌کند. او منکر می‌شود. کارش به شهر بانی کشیده می‌شود ولی هنوز یکی از پوست‌ها را دارد. با همان یکی، خودش را خلاص می‌کند ولی زیر ذره بین رژیم می‌رود.

« ورق سوم: صندوق

برووبی‌ها یاد است. باید جوری این رفت‌وآمدها را پوشش بدهند که خودشان را از زیر نگاه سنگین ماموران ساواک‌ها کنند. صندوق قرض الحسنه به راه می‌اندازند. اول در خیابان شیرازی و بعد در خیابان امام رضا (ع). زیر پوست صندوق، انقلابی در جریان است. زیر چتر صندوق به خانواده انقلابیان کمک می‌رسانند و مشکلات مالی آن‌ها را برطرف می‌کنند تا دغدغه آن‌ها فقط نهضتشان باشد؛ حمایت‌هایی که بعد از انقلاب هم ادامه پیدا می‌کند. دستگاه فتوکپی می‌خرند؛ دستگاهی که هر کسی نمی‌تواند داشته باشد. هم گران است و هم زودشناسایی می‌شود ولی داشتنش، زیر سایه نام صندوق، موجه می‌شود. با آن اعلامیه‌ها را تکثیر می‌کنند. نوار کاست سخنرانی امام را مجتهدی روی ورق می‌آورد تا در خلوت شب، اعلامیه‌ها را به تعداد زیاد کپی کنند و به دست مردم برسانند.

« ورق چهارم: انصار المهدی

حسین رضوی، برادر حاج جواد، ۲۲ سال بیشتر ندارد که هیئت را راه می‌اندازد؛ زمانی که تعداد جلسات ندبه شهر به انگشتان دودست هم نمی‌رسد. بیشتر اعضای جلسات مذهبی مسن هستند، ولی هیئت انصار المهدی چراغ دعای ندبه را در دل جوان‌ترها روشن می‌کند. بین ۱۵ تا ۲۳ سال دارند. مرحوم عابدزاده هم در مسجد گوهرشاد، دعای ندبه دارد اما تنها جایی که دعای تفسیر می‌کنند، هیئت انصار المهدی است. آن‌ها هر هفته بعد از دعای مباح جوان هیئت، مرحوم سرویها، دل می‌دهند تا چند صفحه از دعا را بخوانند و تفسیر کند؛ دعایی که به قول حاجی، خودش قطعنامه شیعه است. دعایی که پر است از انقلاب و نهضت و مبارزه با ظلم. برادر سرویها معلم است و جزو کسانی است که به آن‌ها خط می‌دهد و افراد مناسب با اهداف هیئت را دعوت می‌کند. رستگار که هموزاییک‌سازی دارد، حامی مالی‌شان است. تفکر انقلابی از لایه‌لای سطور دعای ندبه، نشر پیدا می‌کند و به اهلش می‌رسد.

« ورق پنجم: عزاداری

انصار المهدی هیئت‌سینه‌زنی نیست. قرار نیست شبیه‌باشند ولی باس از تن در بیاورند و بر سر سینه بزنند. جوانان انصار حتی به عزاداری‌شان هم به چشم یک مبارزه نگاه می‌کنند. همین است که روز عاشورا پرچم سفید دستشان می‌گیرند؛ پرچم‌هایی که بیشتر از عزاداری، نشان شهادت دارد. روی آن با خط سرخ نگاشته‌اند: «هیئات من‌الذله». هیئت از خانه پدری حاج جواد در خیابان امام رضا (ع) با پرچم‌های سفید دوچوبه به سمت بازار راه می‌افتد و سینه می‌زند. انگار می‌خواهند چوب مخالفت علم کنند. توجه نیروهای شهریاری را جلب می‌کنند. جلوی چهارراه کلاتر، ماموران پرچم‌ها را می‌گیرند و از آن‌ها مجوز عزاداری می‌خواهند؛ بازخواستی که به یک جواب ختم می‌شود: «ما اعضای دعای ندبه هستیم. هیئت نیستیم. روز عاشورا داریم رویم بازار.» اتفاقاتی که هیئت را زیر ذره بین رژیم می‌برد.

« ورق ششم: شبکه

خبری از تلفن همراه نیست، حتی تلفن ثابت هم کمیاب است. در هر محله یا کوچه



پاورقی‌های انقلابی

پاورقی یک: همه مردم با هم همدل هستند. کسی به فکر خود و می‌رسند. احساس این است: همه با هم هستیم. حسی که

پاورقی ۲: دهم‌دی است. تانک‌ها برای محافظت از استادان یکی از تانک‌ها را به داخل مغازه می‌کشاند. تعدادی اسلحه دفتر آیت‌الله شیرازی می‌دهد. همه انگشت به دهان

پاورقی ۳: دعوای تصادف‌های دروغین برای به‌خاطر برهم زدن حکومت نظامی و وقتی می‌بیند خبری از التماس و

پاورقی ۴: بعد از انقلاب، مردم اسست، به دیدنش می‌آید تا کسی را که فکر می‌کردند سس حاجی برای نجات می‌رود ولی حاجی رضوی است.

پاورقی ۵: هر جور بتی عقب‌نشینی خاندن ولیان را به خدایا به آن‌ها وقت

پاورقی ۶: ش هستند. یکی از می‌رساند و عریب کتکش می‌زنند و